

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

امام محمد تقی علیه السلام

تطبیق داستان با سند اولویت ۲

اعتبار سند اولویت ۱

مناقب آل ابي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ج ۴ ۳۹۴ فصل في آياته ع

بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۵۰ ۱۰ باب ۱ مولده و وفاته و أسمائه و ألقابه و أحوال أولاده صلوات الله عليه

حَكِيمَةُ بِنْتُ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَتْ لَمَّا حَضَرَتْ وَلَادَةُ الْخَيْرِزَانِ أُمِّ أَبِي جَعْفَرٍ ع دَعَانِي الرِّضَا فَقَالَ لِي يَا حَكِيمَةُ احْضُرِي وَلَا دَتَهَا وَ ادْخُلِي وَإِيَّاهَا وَ الْقَابِلَةَ بَيْنَا وَ وَضَعَ لَنَا مِصْبَاحًا وَ أَغْلَقَ الْبَابَ عَلَيْنَا فَلَمَّا أَخَذَهَا الطَّلُقُ طُفِي الْمِصْبَاحُ وَ بَيْنَ يَدَيْهَا طَسْتُ فَأَعْتَمَمْتُ بِطُفِي الْمِصْبَاحِ فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ بَدَرَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فِي الطَّسْتِ وَ إِذَا عَلَيْهِ شَيْءٌ رَقِيقٌ كَهَيْئَةِ الثَّوْبِ يَسْطُغُ نُورُهُ حَتَّى أَضَاءَ الْبَيْتَ فَأَبْصَرْنَاهُ فَأَخَذْتُهُ فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِي وَ نَزَعْتُ عَنْهُ ذَلِكَ الْعِشَاءَ فَجَاءَ الرِّضَا فَفَتَحَ الْبَابَ وَ قَدْ فَرَعْنَا مِنْ أَمْرِه فَأَخَذَهُ فَوَضَعَهُ فِي الْمَهْدِ وَ قَالَ لِي يَا حَكِيمَةُ الزَّمِي مَهْدَهُ قَالَتْ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ رَفَعَ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ نَظَرَ بِيَمِينِهِ وَ يَسَارَهُ ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَقُمْتُ دَعِرَةً فَرِعَةً فَأَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع فَقُلْتُ لَهُ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ هَذَا الصَّبِيِّ عَجَبًا فَقَالَ وَ مَا ذَاكَ فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ فَقَالَ يَا حَكِيمَةُ مَا تَرَوْنَ مِنْ عَجَائِبِهِ أَكْثَرَ .

حکیمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام گفت: موقع زایمان خیزران مادر حضرت جواد که شد حضرت رضا را خواست فرمود: در سر زایمان فرزندی باش خودت با خیزران و قابله در يك اطاق باشید برای ما چراغی آورد و درب را بر روی ما بست همین که حالت زایمان دست داد چراغ خاموش شد طشتی جلو او بود من از خاموش شدن چراغ غمگین شدم ناگاه حضرت جواد در طشت قرار گرفت روی پیکرش چون جامه پرده ای نازك قرار داشت چنان نور از آن میدرخشید که اطاق روشن شد. کاملاً مشخص دیده میشد او را برداشته در آغوش گرفتم آن روکش را از پیکرش جدا کردم حضرت رضا علیه السلام آمد و درب را گشود ما از کار خیزران فارغ شده بودیم او را گرفت و در گهواره گذاشت بمن فرمود:

حکیمه پیوسته کنار گهواره اش باش.

حکیمه گفت: روز سوم چشم به آسمان انداخت بعد بجانب چپ و راست متوجه شده گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله»

من وحشت زده از جای پریدم و خدمت حضرت رضا علیه السلام رفتم گفتم: آقا چیز عجیبی از این کودک دیدم پرسید چه چیز. جریان را توضیح دادم. فرمود: حکیمه عجایب زیادی از او مشاهده خواهید کرد.